

# مبانی حقوقی و سیاسی عدالت‌سنجشی

زهرا ساعدی\*<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۹/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۳/۲۶

## چکیده

داعیه‌داران اصلاح مجرمان نتوانستند در مرحله‌ی عمل، صحت نظریه‌ی خود در مورد قابلیت درمان و بازپروری مجرمان را به اثبات برسانند. این ناتوانی، ناشایستگی نظام عدالت درمان‌گر در انتخاب سیاستی درست و کارآمد برای برخورد با جرم و مجرم را در اذهان عمومی تداعی کرد. نظام عدالت درمانی در معرض این اتهام قرار گرفت که منابع ارزشمند و مورد نیاز جامعه را صرف کسانی می‌کند که امنیت اجتماع را به مخاطره انداخته و دشمن اجتماع به شمار می‌آیند. بدین ترتیب، زمینه‌های ظهور نوعی از عدالت کیفری فراهم شد که تحت عنوان عدالت‌سنجشی از یک سو، تأمین امنیت عمومی و از سوی دیگر، مدیریت هزینه‌ها را در محور برنامه‌های خود قرار می‌دهد. عدالت‌سنجشی در نیل به اهداف خود، بر دو مینا استوار است که با مبانی نظام‌های کیفردهی قبل از آن، تفاوت فاحش دارد. در این پژوهش با روش تحلیلی توصیفی به مبانی سیاسی و حقوقی این نظام کیفردهی خواهیم پرداخت. ضرورت این پژوهش از آنروست که عدالت‌سنجشی برای دو دهه سیاست غالب آمریکای شمالی بوده و پی بردن به چرایی بروز و ظهور آن و نوع نگرش آن به مقوله‌ی جرم اهمیت بسیار دارد.

*واژه‌های کلیدی: عدالت‌سنجشی، عوام‌گرایی، رفاه‌گرایی، مجرم کم‌خطر، مجرم پرخطر.*

## مقدمه

در طول تاریخ، محور توجه حقوق کیفری گاه جرم و گاه مجرم بوده است. دیدگاه جرم محور با ابتدای سیاست‌های خود بر سزادهی و بازدارندگی، به ترتیب سعی در اجرای مطلق عدالت و نفع‌رسانی به جامعه داشته است. اما، دیدگاه مجرم محور با اعمال سیاست‌های اصلاح و درمانی، مجازات را بر اساس شخصیت مجرم و درجه‌ی خطرناکی او تعیین می‌کرد و سیاست‌هایی طراحی نمود که به جای طرد و یا خنثی سازی مجرم، تعهد تبدیل آن‌ها به شهروندان مطیع قانون را عهده‌دار شده تا آن‌گاه آنان را به دامن اجتماع بازگرداند. حکومتی که نظام درمانی در سایه‌ی آن موجودیت یافت، حکومتی رفاهی بود که مجرمان را همانند سایر مردم مطیع قانون، مستحق توجه و ارائه‌ی خدمات می‌دانست. اما این دولت‌ها و به تبع آن این مکتب درمانی دیری نپایید که مشروعیت و مقبولیت خود را از دست داد. از نظر سیاسی و اقتصادی دولت‌های رفاه با بحران‌های شدید مالی و اقتصادی مواجه شدند. از سوی دیگر، تحقیقاتی انجام شد که بر اساس آن، اثر صفر درمان اعلام شد و مکتب درمانی را در راه رسیدن به اهدافش شکست خورده و ناتوان معرفی کرد.

مجموع این عوامل موجب شد که در سه دهه‌ی اخیر قرن بیستم در زمینه‌ی سیاسی، دولت‌های رفاهی جای خود را به حکومت‌های نئولیبرال دهند که با در پیش گرفتن سیاست‌های محافظه‌کارانه، دولت را در زمینه‌های اقتصادی و رفاهی کوچک کرده تا هزینه‌های نظام حکومتی خود را به حداقل رسانند. در حوزه‌ی کیفری، نیز، نظام عدالت درمانی جای خود را به نظامی داد که اصول و پایه‌های خود را بر دستورالعملی استوار نموده است که از منطق مدیریتی تبعیت می‌کند و به جای توجه به جرم و مجرم، خطر جرم را مطرح نظر قرار می‌دهد و با این منطق مدیریتی اقدام به سیاست‌گذاری می‌کند. عدالت‌سنجشی جنبش کیفری سرکوب‌گرانه است که با چهره‌ای مدیریتی درصدد نگاه داشتن جرم در سطح قابل تحمل برای جامعه و جلوگیری از شیوع غیر طبیعی آن است. شیوه‌ی مبارزه با جرم در این مکتب، بدین صورت است که مجرمان را بر اساس معیارهایی به دسته‌های پرخطر و کم خطر تقسیم و مجرمان پرخطر را از مجرمان کم خطر جدا و در رابطه با هر یک سیاست‌های جداگانه‌ای متناسب با سطح خطر هر دسته اتخاذ می‌کند. بدین گونه که به تناسب میزان خطر هر دسته از مجرمان، مشمول

سیاست‌های نظارتی و یا سرکوب‌گرانه قرار گیرند تا هم امنیت عمومی به نحو مطلوب تأمین شود و هم منابع نظام عدالت‌کیفری به درستی تخصیص یابد. به راستی چه چیز نظام عدالت‌کیفری را به اتخاذ چنین رویکردی‌گرینشی نسبت به مجرمان واداشته است؟ یافتن مبانی و چرایی ظهور جنبش‌های سرکوب‌گر و امنیت مدار با عنوان عدالت‌سنجشی مسئله‌ای است که نگارنده در این پژوهش تلاش می‌کند به آن پرداخته و مبانی آن را واکاوی کند. برای پاسخ به این سوال، در دو بند مبانی سیاسی، حقوقی عدالت‌سنجشی بیان می‌شود.

#### الف- مبانی سیاسی عدالت‌سنجشی: نومحافظه‌کاری؛ گذر از رفاه‌گرایی کیفری به عوام‌گرایی کیفری

حقوق کیفری با سیاست رابطه‌ی تنگاتنگی دارد؛ بدیهی است که کیفر به عنوان یکی از اجزاء مهم حقوق کیفری، در صلاحیت حکوم هاست. به همین دلیل است که یکی از مبانی عدالت‌سنجشی، مبانی سیاسی است؛ بدین معنا که از نظر سیاسی حکومت چگونه باید باشد که در سایه‌ی آن، نظام عدالت کیفری سیاست‌های عدالت‌سنجشی را هدایت و پشتیبانی نماید. نئولیبرالیسم که مبانی نظری حکومت‌های محافظه‌کار است، مبانی سیاسی عدالت‌سنجشی است که ذیلاً بررسی می‌شود.

#### ۱- مفهوم‌شناسی نئولیبرالیسم (نومحافظه‌کاری)

هر نظام سیاسی برای خود پایه‌ها و مبانی فلسفی‌ای دارد که متناسب با آن مبانی، سیاست‌گذاری کرده و ماهیت خویش را بر پایه‌ی آن مبانی به دیگر نظام‌ها می‌شناساند. جوامع دموکراتیک غربی، از نظر فلسفی و نظری پایه‌های خود را بر لیبرالیسم استوار کرده‌اند. لیبرالیسم از جهت ایدئولوژیک بر جدایی دین از سیاست، از نظر سیاسی بر جدایی حوزه‌های دولت و جامعه، محدود کردن قدرت دولت در برابر فرد در جامعه، مبارزه با استبداد و فردگرایی و از نظر اقتصادی بر بازار آزاد و رقابت کامل استوار است (محمودی، ۱۳۸۲: ۵۳). این نحله‌ی فکری در گذر زمان اشکال متفاوتی به خود گرفته است. از لیبرالیسم کلاسیک آغاز و با گذر از لیبرالیسم تجدیدنظرطلب اکنون به شکل نئولیبرالیسم خودنمایی می‌کند.

لیبرالیسم تجدیدنظر طلب با روی گردانی از اصول اولیه لیبرال کلاسیک، زمینه های دخالت گسترده دولت در تمامی عرصه ها از جمله نظام عدالت کیفری را فراهم آورد و در این مسیر تا جایی پیش رفت که دولت را مکلف می داشت تا شرایط و مقدمات لازم برای تحقق عدالت اجتماعی را فراهم کند. لیبرالیسم تجدیدنظر طلب زمینه ساز فکری دولت رفاه<sup>۱</sup> در دوران مدرن است (همان: ۷۶).

دولت رفاه با بنیان نهادن اصول خود بر لیبرالیسم تجدیدنظر طلب، دولتی حداکثری است که از بدو تأسیس کلیه وظایف مربوط به خدمات اجتماعی و رفاهی، بیمه و تأمین اجتماعی، و به طور کلی مسئولیت آشکار بهزیستی و رفاه کلیه اعضای جامعه را به منظور ایجاد تعادل و توازن اجتماعی و سیاسی به عهده گرفته بود (زاهدی مازندرانی، ۱۳۷۹: ۱۳۴).

با وجود این، دولت ها در عمل نتوانستند به اهداف خود در زمینه های اقتصادی، رفاهی و اجتماعی جامه عمل بپوشانند. در دهه ی ۱۹۷۰ میلادی، انگلستان با بحران شدید مالی مواجه گردید. در ایالات متحده آمریکا نیز بحران های مالی این دولت را در پیش برد سیاست های رفاهی خود ناتوان ساخت. شروع جنگ ویتنام در سال ۱۹۵۹ که مدت ۱۶ سال به طول انجامید و هزینه های سرسام آور و خسارات هنگفتی بر اقتصاد آمریکا وارد کرد، بحران و اترگیت در ۱۹۷۲، و شوک بزرگ نفتی در ۱۹۷۳ موجب بالا رفتن تورم و رکود به صورت توأمان شد. همچنین، در زمان قدرت دولت رفاه، اقداماتی از قبیل کاهش اخذ مالیات از مؤسسات مالی و نیز تخصیص منابع مالی حمایتی به شرکت ها و مؤسسه ها و نیز افزایش حضور نظامی در مناطق مختلف سبب ایجاد خلأ و کسری درآمدی دولت به منظور ایفای کار رفاهی برای طبقات آسیب پذیر شده است (شیرخانی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۰۹). این دول در حوزه ی نظام عدالت کیفری نیز کارنامه ی مثبتی از خود به جای نگذاشتند و جامعه ی بدون جرمی را که وعده ی تحقق آن را می دادند، به واقعیت نپیوست.

وجود این بحران ها در انگلستان نیز موجب گردید که حزب کارگر سقوط کند و مارگارت تاچر روی کار آید که با انتقاد از دولت های رفاه و از راه جایگزینی دولت نئولیبرالیستی به جای آن، مسئولیت اجتماعی دولت را بر دوش خود افراد اندازد،

<sup>۱</sup> -Welfarism State

کلیه‌ی خدمات اجتماعی دولت را قطع کند و مسئولیت فقر، بیکاری، بی‌خانمانی و به تبع آن مسئولیت پدیده‌ی بزه‌کاری را بر دوش کسانی قرار دهد که خود قادر به دفاع از خویشتن برای زندگی در آسایش و رفاه نیستند.

بدین ترتیب، دولت‌های رفاه جای خود را به دولت‌های نئولیبرال دادند که از نظر اقتصادی از سیاست‌های مالی- اقتصادی کاپیتالیستی و از نظر اجتماعی قطع خدمات رفاهی را سرلوحه‌ی خود قرار داد (Punch, 2007: 1). دولت نئولیبرال می‌کوشد تا از طریق اجرای تدابیری چون افزایش نرخ بهره، حذف یارانه‌های دولتی، خصوصی سازی، کاستن از هزینه‌های اجتماعی دولت و ... ضوابط بازار آزاد را بر زندگی انسان ها حاکم گرداند. از این رو، دولت را کوچک و تنها وجهی نظارتی برای آن قائل می‌شود و معتقد است که با اجرای چنین سیاست‌هایی می‌توان به رشد اقتصادی و پیشرفت رسید (سیف، ۱۲: ۲۰۰۸-۵).

در حوزه‌ی نظام عدالت کیفری نیز، دولت‌های نئولیبرال با رویکردی محافظه کارانه، از اقدامات کیفری حمایت می‌کنند که برخوردی قاطع با جرم و مجرمان داشته باشد. به بیانی دیگر، این سیاست همان‌گونه در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی اقدامات دولت رفاه را نمی‌پسندد، در عرصه‌ی نظام عدالت کیفری نیز از مدل درمانی دولت رفاه روی گردانده و با در پیش گرفتن سیاست‌های تنبیهی، و با نگرشی عوام‌گرایانه، تأمین امنیت عمومی را مهم‌ترین هدف خود قرار داده است.

## ۲- از رفاه‌گرایی کیفری<sup>۱</sup> تا عوام‌گرایی کیفری<sup>۲</sup>

در این جا ابتدا مقوله‌ی رفاه‌گرایی کیفری که مدل نظام عدالت کیفری دولت رفاه است، توضیح داده می‌شود و سپس به تفکر عوام‌گرایی کیفری که مبنای سیاسی عدالت‌سنجشی را تشکیل می‌دهد، می‌پردازیم.

### ۱-۲ رفاه‌گرایی کیفری

دولت رفاهی در حوزه‌ی نظام عدالت کیفری سیاستی را تدوین کرد که با سیاست‌های آن در سایر زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، رفاهی و اجتماعی هم سو بود. این سیاست

1- Penal welfarism

2- Penal populism

علت وقوع جرایم از سوی مجرمان را با ابتدای بر بی گناهی آنان، فقدان شرایط مناسب آموزشی، رفاهی و جامعه‌پذیری ناقص آن‌ها قلمداد می‌کرد و بر همین اساس اصلاح و درمان و بهبود وضعیت آنان برای بازگشت به اجتماع را مناسب‌ترین راه حل پیش روی نظام عدالت کیفری می‌دانست. نتیجه آن که از پایان جنگ جهانی دوم تا اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی، جرم نوعی بیماری محسوب، و مجرم به عنوان پدیدآور این بیماری، به منظور خنثی‌سازی و حذف گرایشات مجرمانه و به تبع آن کاهش جرم، مورد بازپروری، اصلاح و درمان قرار می‌گرفت. بدین ترتیب، جرم‌شناسی بالینی با اعمال واکنش‌هایی نرم نسبت به مجرم، رویکرد حاکم و مسلط این برهه از تاریخ عدالت کیفری بود. به زعم این دیدگاه، چون درمان مستلزم وجود مدت زمانی نامحدود است که متخصصین در طول آن بتوانند با تغییر رفتار مجرمین و برآوردن نیاز هایشان، آنان را برای ورود دوباره به اجتماع آماده سازند، صدور احکام نامعین کیفری به عنوان مبنایی برای سیاست‌های بالینی در دستور کار قضات قرار گرفت.

دیوید گارلند از این دوران به "دوران طلایی رفاه‌گرایی کیفری" یاد می‌کند. این دوران از نظر وی دارای دو اصل اساسی است: اول، اصلاحات اجتماعی همراه با مزایایی که دولت رفاه برای اشخاص فراهم می‌کند موجب کاهش شدید نرخ جرایم می‌شود؛ دوم، دولت مسئولیت مراقبت و حفظ مجرمان و همچنین کنترل و مجازات آن‌ها را بر عهده دارد (Garland, 2001:120). با وجود این، هنگامی که این مدل حمایتی در حوزه‌ی نظام عدالت کیفری دولت رفاه به کار گرفته شد، نتایج و خط مشی‌های آن با واکنش محققین و در راس آنان مردم روبرو شد. آن‌ها معتقد بودند که صلاحیت اعطایی به مقامات کیفری، ناصواب و غیرمفید است. چرا که تشخیص این که در نهایت چه زمانی مجرم اصلاح می‌شود برای قضات امری مشکل است. هم چنین، مجازات‌های نامعین به نوعی ناهماهنگی و بی‌عدالتی در رابطه با مجرمین به وجود آورد. آن‌ها همچنین، مجرم نوازی دولت‌های رفاهی را موجب نابودی کامل اثر ارعایی مجازات‌ها دانستند که موجب می‌شود مجرمین بار دیگر مرتکب تکرار جرم شوند. این مسائل تقاضاهای عمومی برای بازگشت صلابت، شدت و جدیت مجازات‌ها را افزایش داده و سیاست‌های تنبیهی و سرکوب‌کننده در رابطه با مجرمین را مطرح

کردند. جدای از مشکلات گفته شده، این سیاست در مرحله‌ی عمل نیز در رسیدن به اهداف خود ناکام ماند. علی‌رغم اجرای چنین سیاست‌های درمان‌گرایانه‌ای، که با تخصیص بودجه‌های هنگفت از سوی نظام عدالت کیفری و تحمیل هزینه‌های آن بر مردم قانون‌مدار همراه بود، کاهش نرخ جرایم نه تنها رخ نداد، بلکه با افزایش روزافزونی نیز مواجه گردید. بدین ترتیب، ضربه‌ای که گروهی از محققان با اعلامیه‌هایشان مبنی بر این که "هیچ چیز کار نمی‌کند" و "هیچ چیز کارگر نیست" به پارادایم اصلاح و درمان وارد کردند، موجبات زوال و افول زود هنگام سیاست اصلاح و درمان را فراهم آورد. طبیعی است که مهم‌ترین عاملی که موجب ایجاد احساس ترس و ناامنی در میان اقلیت مختلف جامعه می‌شود، افزایش نرخ جرایم است. این مسئله موجب شد که مشروعیت دولت رفاه و نظام عدالت کیفری برای مبارزه و کنترل جرم با چالش جدی از سوی مردم مواجه شود. نتیجه‌ی این چالش‌ها و انتقادات وارده بر نظام درمانی، یکی از موجبات شکل‌گیری تفکری را فراهم کرد که با چرخشی صدو هشتاد درجه‌ای و با نگاهی غیر تخصصی و عامه‌پسند، این بار به تقاضاهای عمومی برای افزایش امنیت توجه نشان داد. نتیجه‌ی توجه به افکار عمومی در اتخاذ سیاست‌های کیفری و امنیت‌مدار شدن رویکردها به بزه‌کاری شکل‌گیری عوام‌گرایی کیفری می‌باشد.

## ۲-۲ عوام‌گرایی کیفری

عوام‌گرایی برخلاف رفاه‌گرایی، تفکری است که در طراحی سیاست‌های آن متخصصین ایفای نقش نمی‌کنند. به بیان دیگر، افکار عمومی در آن دارای اهمیت اساسی است و در این مسیر رسانه‌ها نیز در کار انعکاس همین افکار عمومی هستند. از سوی دیگر ماهیت محافظه‌کارانه‌ی حکومت‌های نئولیبرالیستی مقتضی است که

<sup>1</sup> -Nothing work

رابرت مارتینسون در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰، تعداد زیادی از برنامه‌های اصلاحی زندان‌های آمریکا را مورد بازمی‌نگار قرار داد و به این نتیجه رسید که اصلاح زندانیان و در واقع درمان هیچ مجرمی امکان‌پذیر نیست. ایشان در مورد اثر صفر درمان اظهار داشتند که: "جز اندک استثنائاتی، تلاش‌های اصلاحی که تاکنون گزارش شده‌اند، هیچ اثر محسوس و قابل ارزیابی بر تکرار جرم نداشته است" (Martinson, Robert, "What Works? Questions and Answers about Prison Reform", *The Public Interest*, 1974, p.25).

سیاست‌مداران جهت حفظ حمایت‌های مردمی و همراه کردن مردم با خود، به تقاضاهای آن‌ها توجه کافی نشان دهد. در این دوران، مهم‌ترین تقاضا، افزایش امنیت و کاهش ترس از جرم است. این امر می‌طلبد که سیاست‌های سخت‌گیرانه نسبت به جرم و مجرمین اتخاذ شود.

نقش مهم و اساسی در به وجود آمدن احساس ناامنی میان مردم، به رسانه‌ها اختصاص می‌یابد. از سوی دیگر، مهم‌ترین مرجع طراحی سیاست‌های کیفری که با توجه به تقاضاهای عمومی جهت افزایش امنیت طراحی شده باشد، سیاست‌مداران هستند. سیاست‌مداران نیز به حمایت‌های عمومی برای رسیدن به اهداف سیاسی خود نیاز دارند. این رابطه و نیاز متقابل موجب شده است که جرم جنبه‌ای سیاسی به خود گیرد و سخت‌گیری نسبت به آن احساس شود.

#### ۲-۲-۱ رسانه‌های عمومی و عوام‌گرایی کیفری

یکی از بسترهای ظهور عوام‌گرایی کیفری را می‌توان رسانه‌ای شدن جرم دانست. رسانه‌ها موجب رویت‌پذیری بیشتر جرم می‌شود و با شکل‌دهی به افکار عمومی به صورت مهندسی شده و با برنامه‌های از پیش طراحی شده، نقش بزرگی در شکل‌گیری عوام‌گرایی کیفری داشته است. بدین شکل که با انعکاس اخبار مربوط به پدیده‌های جنایی نگرش خاصی را به مردم تحمیل می‌کند و چگونگی قضاوت و داوری آنان درباره‌ی جرم و عدالت کیفری را سازمان می‌دهند (فرجیها، ۱۳۸۶، ص ۵۸). دلیل موفقیت رسانه‌ها در این خصوص، این است که احساس وجود امنیت از مهم‌ترین خواسته‌های بشر است و رسانه با اتکا و تمرکز کامل بر این نیاز فطری، نیاز به وجود آن را در افکار عمومی بیشتر می‌کند. پیرو تقاضاهای عمومی تغذیه شده توسط رسانه برای ایجاد امنیت است که سیاست‌گذاران کیفری و سیاسی مجاب می‌شوند سیاست‌هایی طراحی کنند که نقطه‌ی ثقل آن مسأله‌ی امنیت باشد. "واضح است که نگرانی‌ها و ترس‌ها در مورد جرم، همواره ناشی از افزایش نرخ جرایم نیست. بخش بزرگی از این نگرانی‌ها، ناشی از تصاویری است که رسانه به نمایش می‌گذارد" (Bartlett, 2009: 15).



این نس بر تأثیری که پوشش رسانه می‌تواند بر ادراکات و ترس‌های مردم نسبت به یک مقدار کوچک جرایم خشن که البته برای مردم ملموس‌ترند، داشته باشد، تأکید می‌کند. او توصیف می‌کند که:

«چگونه حافظه‌های روشنی از جرایم خشن در اذهان عمومی شکل می‌گیرد و این حافظه‌ها چگونه ترس از جرم را افزایش می‌دهد. واقعیت آن است که جرایم خشن کم‌تر واقع می‌شوند اما ترس زیادی ایجاد می‌کنند. ایجاد این ترس‌ها اسناد داده می‌شود به تصاویری که رسانه توانایی ایجاد آن را دارد» (Innes, 2003: 18)

بدین ترتیب، رسانه‌ها زمینه‌ی ترس اساساً غیرموجهی از بزه دیده واقع شدن را فراهم می‌سازند. چاپ مقالات احساسی و هیجانی مربوط به قتل‌ها، جرایم خشونت‌آمیز و بزه‌کاری خارجی‌ان و جوانان در رسانه‌ها و نشان دادند اعمال مجرمانه بزرگ‌تر از ماهیت واقعی‌شان، تأثیر منفی و بعضاً سوپی را بر جامعه و افکار عمومی می‌گذارد؛ زیرا اطلاعات را غالباً اشتباه و انحرافی به مخاطبان خود القا می‌کند. تصاویر ارائه شده از اعمال خشونت‌آمیز و بی‌هدف اشخاص نامتعادل در این رسانه‌ها، طبقات عظیمی از جامعه را به مطالبه‌ی برقراری نظم و امنیت توسط دولت تحریک می‌کند. (کاشفی، ۱۳۸۴: ۲۶۵)

با رقابتی شدن رسانه‌ها، تلاش آن‌ها برای نمایش خشونت و جرم بیشتر شده و تبعاً ترس‌ها از جرم و احساس ناامنی بیشتر می‌شود. به طور خاص، رسانه‌ها در ایالات متحده آمریکا و انگلستان، موضوع جرم و کنترل جرم را با نگاهی عوام‌گرایانه به مسأله‌ی نظم و قانون که اقدامات سختگیرانه و مجازات‌های سنگین را پیشنهاد می‌کند، مورد تأکید قرار داده‌اند. نقطه‌ی تمرکز این گرایش‌ها، عملکرد ضعیف نظام عدالت کیفری، مجازات‌های نرم و سیاست‌گذاری‌های ناموثر و اجرای سهل‌انگارانه‌ی قانون، با تأکید بر گرفتاری‌های بزه‌دیدگان، تقاضاهای مردم برای مجازات‌های سخت‌تر و قانون‌گذاری جدید در این رابطه است (Punch, Op. Cit, :3)

۲-۲-۲ سیاسی شدن جرم، کنترل جرم و عوام‌گرایی کیفری

یکی دیگر از عوامل تأثیرگذار در شکل‌گیری عوام‌گرایی کیفری، سیاسی شدن کنترل جرم است. سیاسی شدن جرم به معنای نفوذ ادبیات توده‌گرایانه درباره‌ی جرم به عنوان

یکی از ابزارهای عمده‌ی مبارزات انتخاباتی است. این ادبیات بیانی ایدئولوژیک درباره ی جرم به دست می‌دهد و آن را در قالب مجموعه‌ای از هراس‌های اخلاقی جامعه درباره‌ی مسائل قانون و نظم به تصویر می‌کشد (وایت و دیگران، ۱۳۸۶: ۲۹۶). در آمریکا، قبل از دهه ۱۹۸۰ جناح چپ طرفدار برنامه‌های اصلاحی دولت رفاه بود اما این اواخر همگام با جناح راست از سیاست‌های قانون و نظم و سخت‌گیری نسبت به جرم سخن به میان آورد. برای مثال در ۱۹۹۲ کاندیدای حزب دموکرات بیل کلینتون با شعار سخت‌گیری نسبت به جرم توانست پیروز میدان انتخابات ریاست جمهوری شود (Bartlett, Op.Cit: 16). در اروپا نیز یکی از ابزار موفقیت جناح راست افراطی در رسیدن به قدرت، تمسک به شعار مبارزه با جرم و حفظ نظم و امنیت بوده است (کاشفی، پیشین: ۲۷۰). این توجه به خواسته‌ی عموم مردم که از اواخر دهه ۱۹۷۰ آغاز شده بود به طور ویژه‌تری از زمان حادثه‌ی تروریستی ۱۱ سپتامبر به روند خود ادامه داد به گونه‌ای که سیاست‌مداران با شعار ثابت نگه داشتن جرم در امر مبارزه با آن، مکرراً به خواسته‌های عمومی به ویژه در مسیر پیروزی در انتخابات تأکید می‌کنند.

### ۳- سیاست‌های عوام‌گرایانه‌ی عدالت‌سنجشی

در این گفتار به چند نمونه از سیاست‌هایی اشاره می‌شود که عدالت‌سنجشی پیرو توجه به افکار عمومی و برای افزایش احساس امنیت در میان مردم طراحی کرده است.

#### ۳-۱- تصویب قوانین سه ضربه

تصویب این قوانین یکی از نمونه‌های بارز نفوذ تفکر عوام‌گرایی کیفری است که با هدف ناتوان‌سازی مجرمینی که سه بار سابقه‌ی محکومیت در جنایات شدید یا خشن داشته‌اند، وضع گردید. این قوانین به طور معمول، مجازات‌های ۲۵ سال تا حبس ابد را برای این مجرمین در نظر گرفته‌اند. به درستی می‌توان انگیزه تصویب چنین قوانینی را به وجود گرایش‌های مردمی در خصوص افزایش مجازات‌های شدید نسبت به مجرمین به عادت نسبت داد (Auerhahn, 1999: 723). در این رویکرد با تأکید بر ضرورت ختنه‌سازی و سلب توان بزه‌کاری مجرمان مکرر و حرفه‌ای، فرض بر آن است که می‌توان نسبت به کاهش نرخ کلی بزه‌کاری امیدوار بود و در نتیجه با حذف

برخی بزه‌کاران از جامعه و نگهداری آنان در پشت میله‌های زندان، سهم عمده‌ی آنها در بزه‌کاری را کاهش داده، نرخ کلی جرایم را به نحو قابل توجهی پایین آورد (غلامی، ۱۳۸۸: ۴۹۷). تحت این قانون، دو ضربه اول باید از نوع جنایات خشن یا شدید باشند اما ضربه سوم می‌تواند هر نوع جنایتی باشد.

### ۱-۳ تسامح صفر<sup>۱</sup>

یکی دیگر از طرق برخورد شدید با جرم که از دهه‌ی ۱۹۷۰ احیا شده است، مقابله با بی‌نظمی و جرم از راه افزایش نیروهای پلیس به ویژه پلیس پیاده در خیابان‌های شهرهای بزرگ است تا حضور پلیس منجر به بازدارندگی و در نتیجه انصراف از ارتکاب جرم شود.<sup>۲</sup> دلیل طراحی چنین سیاستی، ترس از جرم و احساس ناامنی به دلیل فقدان امنیت در دهه‌های اخیر در ایالات متحده‌ی آمریکا است که موجب شده است مبارزه با احساس ناامنی و نیز مبارزه با وجود بی‌نظمی در جامعه در صدر اولویت‌های پلیس آمریکا قرار گیرد. اهمیت این مسأله به قدری بوده است که سیاست‌های جامعه محور در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به نفع سیاست‌های پلیسی برای برخورد سخت‌گیرانه‌تر با جرم و مجرمان کنار زده شده‌اند.

این مسأله موجب گردید که شیوه‌های جدید پلیسی برای بهبود امنیت جامعه ابداع شود. چرا که تعدادی از محققین و کارکنان پلیس، مدل سنتی پلیس و شیوه‌ی آن برای مبارزه با جرم و احساس ترس را غیرکارآمد و بی‌فایده تلقی کردند. شاهد صحت چنین ادعایی یک سلسله مطالعاتی بود که مبین تأثیرات ناچیز فعالیت‌های سنتی پلیس در مبارزه با جرم و ترس از جرم در جامعه آمریکا بوده است چرا که مدل سنتی به جای توجه به اثربخشی فعالیت‌های پلیسی در کاهش جرم، ترس و بی‌نظمی، به این مسأله توجه می‌کرده است که خدمات پلیس چگونه تخصیص یابد تا عمومیت بیشتری داشته باشد (ویزبرد و ایک، ۱۳۸۸: ۱۲۸). به همین دلیل، محققان شروع به تئوری پردازی برای ایجاد نوآوری در نقش پلیس کردند. نتیجه‌ی این تلاش‌ها خلق تئوری

<sup>۱</sup> -Zero tolerance

<sup>۲</sup> - برای مطالعه‌ی بیشتر بنگرید به: مختصر جرم‌شناسی (تقریرات) دکتر علی حسین نجفی‌ابرنادآبادی، تدوین مجتبی جعفری، فروردین ۱۳۸۷، صص ۷ و ۸

پنجره‌های شکسته<sup>۱</sup> است که به اهمیت نمادین پلیس به ویژه پلیس پیاده در برقراری نظم عمومی اشاره دارد. تئوری پردازان با خلق این تئوری امیدوارند که پلیس در راه کارهای خود تغییراتی ایجاد کند و به طور گسترده با جرایم کوچک و هرگونه بی نظمی مبارزه کند تا بدین طریق جلوی وقوع جرایم مهم‌تر و بزرگ‌تر را بگیرد.

جرج کلینگ<sup>۲</sup> از نظریه پردازان این مفهوم، اعلام کرد که کنترل کسانی که با پرسه زدن در خیابان‌ها، استفاده از مواد مخدر و فعالیت در گروه‌های جنایی کوچک و نوشیدن علنی مشروبات الکلی، نظم عمومی را در سطوح پایین‌تر مختل می‌کنند، موثرترین راه برای تقلیل بی نظمی اجتماعی و ترس مردم است که اجازه می‌دهد جرایم مهم‌تر رشد کنند (رسن، ۱۳۸۴: ۱۷۶).

نتیجه‌ی این تئوری ایجاد اختیارات گسترده و خلق راه کارهای جدید در مبارزه با بی نظمی و جرایم کوچک برای پلیس است. اعطای این اختیارات گسترده در چارچوب سیاست تسامح صفر چهره‌ی عملی به خود می‌گیرد است که راه کاری پلیسی برای پاسخ به نگرانی شهروندان در مورد امنیت مدارس، مبارزه با حمل سلاح و مواد مخدر، آشوب و رفتارهای ضداجتماعی با تأکید بر کشف تمامی جرایم از طریق بازرسی هرچه بیشتر شهروندان است؛ این کار از طریق الزام پلیس به متوقف کردن، بازرسی و دستگیری تعداد زیادی از مردم که بسیاری از آن‌ها جوانان سیاه‌پوست و یا اهل آمریکای لاتین هستند صورت می‌گیرد (همان، ص ۱۷۳). بنابراین تسامح صفر برای مبارزه با جرایم خرد طراحی شده است تا با کشف این جرایم، اثر اربعی داشته و مانع ارتکاب جرایم خشن شود.

#### ب- مبنای حقوقی عدالت‌سنجشی

گفته شد که عدالت‌سنجشی رویکردی عوام‌گرا و توده‌گراست که درصدد عملیاتی کردن سیاست‌های خود در چارچوب مقوله‌ی حفظ و ارتقای امنیت عمومی است. پیش شرط این نگرش، دست کشیدن از تحلیل‌های علت شناسانه در خصوص جرم و پذیرش آن به عنوان خطری بهنجار و طبیعی و به تبع آن، مدیریت خطر جرم و

<sup>۱</sup> -Broken windows

<sup>۲</sup> -George Kelling

تثبیت آن در سطح قابل تحمل برای جامعه است. این رویکرد مقتضی است که سیاست‌هایی تنظیم و اجرا شود که بتواند فارغ از مسأله‌ی چگونگی گذر اندیشه‌ی مجرمانه به مرحله‌ی عمل، نظام عدالت کیفری را با بهترین نتایج و برون داد در کوتاه‌ترین زمان ممکن، مواجه سازد. نیل به این نتایج پربازده مستلزم در پیش گرفتن مدل مدیریتی است.

این مدل لازم می‌داند که در ابتدا مجرمان به دو دسته‌ی کم خطر و پرخطر دسته‌بندی شده و بر همین مبنا سیاست‌های متفاوت برای هر دسته اتخاذ شود تا بتواند عدالت‌سنجشی را در مسیر تحقق اهداف خود یاری بخشد. این سیاست‌ها نسبت به مجرمان پرخطر جنبه‌ی سرکوب‌گرانه و بازدارنده داشته و نسبت به مجرمان کم خطر جنبه‌ی نظارتی و مدیریتی دارد.

#### ۱- بهنجاری جرم

این رویکرد به مفهوم دورکیمی از جرم ارجاع می‌دهد. دورکیم معتقد است که جرم به عنوان عمل ناقض وجدان جمعی، تا حدی یک پدیده‌ی طبیعی و اجتناب‌ناپذیر برای تمام جوامع است، در تمام زمان‌ها وجود داشته و از فرهنگ و تمدن هر جامعه ناشی می‌شود. وی بزه‌کاری را ذاتی جامعه‌ی بشری و جزء لاینفک آن می‌داند.

به زعم دورکیم، حتی یک مدینه‌ی فاضله یا جامعه‌ی متشکل از پاکان و نیکان روزگار نیز مبری از جرم نیست. از دید وی، جرم به این دلیل بهنجار است که هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند سازگاری تام با دستورهای اجتماعی را بر همه‌ی اعضایش تحمیل کند و اگر هم بتواند چنین کاری انجام دهد، چنان سرکوبگر می‌شود که برای همکاری اجتماعی اعضایش هیچ گونه آزادی عملی باقی نمی‌گذارد. برای آن که جامعه انعطاف پذیر مانده و درهائش به روی دگرگونی و انطباق تازه باز باشد، انحراف از هنجارهای جامعه ضرورت دارد (پاک‌نهاد، ۱۳۸۸، ص ۱۲۰). از این رو وجود جامعه‌ی بدون جرم امکان‌ناپذیر است. اگر تمامی رفتارهایی که در حال حاضر جرم تعریف می‌شوند، بعدها به هیچ روی رخ ندهند، رفتارهای نوی در دسته‌ی جرم جای خواهند گرفت. پس وجود جرم ناگزیر است. (ولد و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۷۶).

بنابراین، دورکیم عمل مجرمانه را پدیده‌ای مرضی، غیرطبیعی و عجیب نمی‌پندارد که نظام اجتماعی بخواهد وجود جامعه را از آن پاک کند و اصولاً جامعه توانایی و حتی اجازه‌ی چنین کاری را ندارد. فرض جامعه‌ی بدون جرم قطعاً معلول دو علت فرضی ذیل است که بی‌مایگی علت اول و وحشت‌آور بودن علت دوم را به خوبی می‌توان مشاهده کرد:

اول این که، بشر موجودی واجد اراده نباشد که بخواهد و بتواند مرتکب جرم شود. افراد به گونه‌ای خلق شده‌اند که توانایی ارتکاب جرم را ندارند!

دوم این که، بشر موجودی واجد اراده است اما دولت‌ها اجازه‌ی بروز اراده‌های مجرمانه را نمی‌دهند. چنین دولتی اگر وجود داشته باشد، دولتی سرکوبگر و اختناق‌آور است که به شهروندانش اجازه‌ی نفس کشیدن هم نمی‌دهد. جامعه‌ای که در آن هیچ جرمی وجود ندارد، جامعه‌ای است که در آن محدودیت‌های وجدان جمعی آن قدر شدید است که هیچ کس نمی‌تواند با آن‌ها مخالفت کند. (همان، ص ۱۸۰)

هم سو با این دیدگاه دورکیمی، عدالت‌سنجشی نیز جرم را هم چون مخاطرات طبیعی و اجتناب‌ناپذیری میدانند که در جهان هر روزه در حال رخ دادن است. بدین معنا که جرم واقعه‌ای طبیعی همانند سایر خطرات است و بنابراین باید از امکاناتی برای به حداقل رساندن اثرات منفی آن بهره برد (Slingeneyer, 2007:4). به همین دلیل، عدالت‌سنجشی از کنار مسأله علت جرم می‌گذرد و موضوع مهم برای آن، چگونه مدیریت کردن مسأله‌ی جرم خواهد بود و نه چگونه واقع شدن آن. در واقع، مقصود کیفرشناسان نو این نیست که هیچ توصیف‌علی برای جرم وجود ندارد بلکه آنان خود را بی‌نیاز از ارائه توصیف‌های علی در مورد جرم می‌دانند (Feeley and Simon, 1994: 173)

در کنار بهنجاری و طبیعی بودن جرم باید به این موضوع هم پرداخت که همانند وقایع طبیعی که از نظم مشخصی پیروی می‌کنند، واقعه‌ی مجرمانه نیز تابع نظم مشابهی است؛ به عبارت دیگر، خواه یا ناخواه، نظمی در وقوع پدیده‌ی مجرمانه وجود دارد که نشان می‌دهد این رویداد، غالباً توسط گروه کوچکی از افراد واقع می‌شود. آن چه که این شکل منسجم و منظم از پدیده‌ی مجرمانه را تقویت می‌کند، شماری از تحقیقات

است که نشان می‌داد، رفتار مجرمانه در جامعه اصولاً در انحصار گروه کوچکی از مجرمان است. برای مثال، در مطالعه‌ی صورت گرفته توسط ولفگانگ، فیلیگو و سلین، مشخص شد که تنها 6 درصد از گروه مجرمان، مسئول نصف تمام جرایم و دو سوم جرایم خشن هستند (Jenning, 2006: 38). در تحقیق صورت گرفته توسط شانون در سال 1991 در واشنگتن نیز، وی اعلام کرد که ۱۸ درصد از مجرمین بیش از نیمی از کل جرایم را انجام می‌دهند. (Shannon, 1991: 51) سیاستهای مبارزه با جرم در مورد این درصد کوچک از مجرمان، بی‌تأثیر است؛ آن‌ها لحظه‌ای از ارتکاب جرم دریغ نمی‌کنند و پیوسته در کار ارتکاب جرم اند.

به همین دلیل، طبیعی بودن جرم و تبعیت آن از الگوی منظم، کیفرشناسان را در اتخاذ راه حل مناسب برای برخورد با این پدیده یاری می‌رساند؛ چرا که رفتار مجرمانه به دلیل این که مبتنی بر نظم و قاعده است، میتوان وقوع آن را پیش‌بینی کرد. بدین ترتیب، نظام‌مند بودن وقوع جرایم این حسن را دارد که حالت خطرناک این گروه کوچک اما پرخطر را از طریق ابزارهایی می‌توان پیش‌بینی کرد و با این شیوه، جلوی شیوع غیرعادی جرایم را گرفت.

بنابراین، این مسئله که وقوع جرم اجتناب‌ناپذیر است و امکان مشاهده‌ی جامعه‌ی عاری از جرم وجود ندارد، مقتضی است که به جای خشکاندن تمایلات مجرمانه که سیاست‌های اصلاح و درمانی مبتنی بر آن بود، از یک سو محیط را تغییر دهیم به گونه‌ای که مجرمان هنگام تصمیم به ارتکاب جرم با تحلیل‌های هزینه فایده، هزینه‌ی ارتکاب جرم را بیش از فایده‌های آن بدانند و از ارتکاب جرم منصرف شوند و از سوی دیگر، نظام عدالت کیفری در تنظیم سیاست‌هایش به این جنبه توجه لازم داشته و برنامه‌هایی طراحی کند که جنبه‌های پزشکی و درمان‌کننده نداشته باشد و صرفاً به دور نگه داشتن مجرمان از جامعه بیندیشد تا آسیب‌رسانی بالقوه‌ی آنها کاهش یابد.

## ۲- سرکوب‌گری گزینشی و بازدارندگی

جنبه‌ی مدیریتی عدالت‌سنجشی مقتضی است که در سیاست‌گذاری به گونه‌ای گزینشی عمل کند طوری که متناسب با میزان خطری که هر دسته از مجرمان با خود دارد، سیاست‌هایی متفاوت اتخاذ کند؛ برای دسته‌ی مجرمان پرخطر از سیاست‌های

ناتوان کننده استفاده کند تا خطر آن‌ها را خنثی و از آسیب‌رسانی بالقوه‌ی آن‌ها جلوگیری کند و برای مجرمانی که خطر کمتری دارند از مجازات‌های جایگزین حبس که حالتی بینابینی دارند، بهره جوید. بنابراین، یکی دیگر از مبانی حقوقی عدالت‌سنجشی سرکوب‌گری گزینشی برای مجرمان پرخطر و کنترل و نظارت بر مجرمان کم خطر است که از طرق ذیل اجرایی می‌شود.

## ۱-۲ مجازات‌های معین<sup>۱</sup>

این سیستم معتقد است که مجازات‌دهی بر اساس نیازهای درمانی مجرمان موجب می‌شود که قضات برای جرم واحد، مجازات کم مانند دوره‌ی شش ماهه حبس و یا برعکس مجازات شدید حبس ابد را بدون هیچ محدودیتی تعیین کنند. به همین دلیل، هر دو جناح لیبرال و محافظه‌کار البته با هدفی کاملاً متفاوت، با مجازات‌های نامعین مخالفت کرده و خواهان محدود شدن اختیار قضات و هیأت آزادی مشروط شدند. فشارهای سیاسی جناح‌ها موجب شد که قانون‌گذار سیستم مجازات‌های نامعین را منسوخ کند و خود در تعیین مجازات جرایم به شدت جرم اهمیت دهد.

سیستم مجازات‌های معین یک استراتژی است که با هدف کاهش اختیار قضات و افزایش هماهنگی در صدور احکام مجازات به کار می‌رود تا قضات قادر به تعیین و تحمیل مجازات‌های خودساخته و شخصی شده نباشند و از این طریق مجازات‌های سبک از سیستم مجازات‌دهی حذف گردد. بنابراین، می‌توان این سیستم را یکی از پیش شرط‌های سیاست‌های سرکوب‌کننده‌ی عدالت‌سنجشی دانست.

به موجب این استراتژی، طول مدت زندان در زمان صدور حکم معین می‌شود. این تغییرات بدین معناست که مدت مجازات بر اساس جرم مشخص شود و نه بر اساس خصوصیات مجرم و نیازهای درمانی او (Walsh, Op. Cit: 12). تصویب این سیاست‌ها به معنی حذف سیستم سنتی آزادی مشروط نیز می‌باشد. یعنی، هیئت آزادی مشروط دیگر اختیار تصمیم‌گیری در تعیین این امر که مجرم استحقاق آزادی پیش از موعد را دارد یا خیر، ندارند و زندانی تنها زمانی آزاد می‌شود که دوره‌ی حبس خود را به طور کامل سپری کرده باشد.

<sup>۱</sup> - Determined Sentencing



## ۲-۲- مجازات‌های اجباری

اولویت سیستم مجازات‌های معین، اولاً تحدید اختیارات قضات و متحدالشکل کردن مجازات‌ها و ثانیاً شدت بخشیدن به مجازات‌ها بود. اما مردم نیاز به سیستمی داشتند که هدف اولیه‌ی آن شدت بخشیدن به مجازات‌ها باشد. اعتقاد مردم به این که اگر تعداد بیشتری مجرم، زندانی شود نرخ جرایم کاهش می‌یابد، زمینه‌های برخورد سخت گیرانه‌ی نظام عدالت کیفری با مجرمان از طریق تصویب مجازات‌های اجباری را فراهم ساخت. تصویب مجازات‌های اجباری که به عنوان حداقل‌های اجباری هم معروفند، به عنوان ابزاری کارا برای شدت بخشیدن به مجازات‌ها معرفی گردید. این مجازات‌ها به جهت خاصیت ارباب‌کنندگی و ناتوان‌کنندگی خود، هزینه‌های ارتکاب جرم را بالا می‌برد و از این طریق، می‌تواند به هدف اربابی و بازدارنده‌ی کیفرها جامه‌ی عمل بپوشاند. همچنین، تأثیر ناتوان‌کننده هم دارند چرا که مجرمان از این که به مردم آسیب برسانند، ناتوان می‌مانند. با این توضیحات می‌توان سه مؤلفه را در این مجازات‌ها مشاهده کرد: اول، قانون‌گذاران اصلاحاتی را تصویب کردند که احتمال تعلیق برای نوع خاصی از جرایم را برمیداشت و فقط زندان تنها مجازات آن‌ها بود. دوم، سیاست‌گذاران یک دوره‌ی حداقلی زندان را شناسایی کردند که باید قبل از این که زندانی بتواند از طریق آزادی مشروط از زندان رها شود، طی شود. این امر موجب اطمینان می‌شود که مجرمان نتوانند از مجازات‌های شدیدتر فرار کنند. سوم، قانون‌گذاران اغلب صلاحیت قضایی و تعقیبی را حذف کردند؛ حذف صلاحیت قضایی بدین منظور صورت گرفت که مانع صدور مجازات‌های کوتاه‌تر توسط قضات شود و حذف صلاحیت تعقیبی بدین جهت بود که مانع صدور مجازات‌های سبک‌تر توسط دادستان از طریق نهاد معامله‌ی اتهامی شود (Walsh, Op. Cit: 18).

هدف دیگر برنامه‌های مجازات‌های اجباری، رفع ناهماهنگی در مجازات‌دهی است. در این خصوص، مجازات‌های اجباری مبتنی بر این اصل است که اعطای اختیار به قضات برای تعیین مجازات، دشمن هماهنگی در مجازات‌دهی است و به همین دلیل تلاش می‌کند که این اختیار قضات را حذف کند. مطمئناً، وقتی قضات دارای صلاحیت تعیین مجازات باشند، این احتمال وجود دارد که برخوردهای نابرابری با

مجرمان صورت گیرد اما اگر مجازات قانونی جرایم به وسیله سیاست‌هایی مانند مجازات‌های اجباری معین شود، بدین معناست که مجرمان متفاوت مجازات‌های یکسانی دریافت کنند (Roche, 1999: 4). این مجازات‌ها به سرعت مورد پذیرش ایالات واقع شد به گونه‌ای که در 1983 تقریباً تمام ایالات حداقل یک قانون مجازات اجباری تصویب کردند. (Tonry, 1992: 243)

### ۲-۳- محدودسازی معامله‌ی اتهامی و آزادی مشروط<sup>۱</sup>

یکی دیگر از سیاست‌های سرکوب‌گرایانه، محدودسازی معامله‌ی اتهامی و آزادی مشروط است که عدالت‌سنجشی به هدف برخورد شدید و سخت‌گیرانه با مجرمان به مجموعه سیاست‌های خود افزوده است. معامله‌ی اتهامی نهادی است که به موجب آن معامله‌ای بین مقام تعقیب کننده و متهم صورت می‌گیرد بدین شکل که متهم به تقصیر خود اعتراف و بدین وسیله دادستان وی را تبرئه می‌کند. این معامله بین دادستان و متهم می‌تواند به سه شکل مختلف صورت گیرد:

اول، معامله‌ی اتهام و تقصیر؛ دادستان آغازگر معامله‌ی است که در آن، اتهام به دلیل اعتراف متهم به گناه رفع می‌شود؛  
دوم، معامله‌ی چندین اتهام معلق به یک اتهام منجز؛ دادستان می‌تواند آغازگر معامله‌ی ای باشد که در آن شماری از اتهامات معلق علیه متهم با اعتراف متهم به یکی از اتهاماتش، به یک اتهام کاهش یابد؛

سوم، معامله‌ی مجازات: وقتی که دادستان به قاضی توصیه می‌کند که با متهم با تسامح بیشتری برخورد شود؛ زیرا متهم به دلیل اعتراف به تقصیر، توانایی بالقوه‌ی بالایی برای اصلاح دارد و می‌خواهد با مقامات همکاری کند (Ibid, p. 22) با این که این نهاد در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ مورد پذیرش بود، در اوایل دهه ۱۹۷۰ نسبت به آن اعتراضاتی صورت گرفت. اولین انتقاد از سوی محققان صورت گرفت؛ محققان دریافتند که متهمان در فرآیند مذاکره و معامله در موقعیت برابری با دادستان نیستند زیرا دادستان‌ها معمولاً اتهامات علیه متهم را بالا برده تا بتوانند موقعیت معامله‌ی خود را بهتر کنند. برای مثال، دادستان می‌تواند یک مجرم را که ساعت ارزان قیمتی سرقت

<sup>1</sup> - Restricting on parole and plea bargaining

کرده است را متهم کند به برگلری تجاری که جرم شدیدتری است و نه بلند کردن جنس از مغازه. این گونه متهم در مضیقهای بیشتری قرار می‌گیرد که شرایط معامله را قبول نماید. در واقع شرایط معامله به وی تحمیل می‌شود.

دومین انتقاد از سوی مردم صورت گرفت؛ مردم عموماً این معامله را به عنوان یک فرآیند تلقی می‌کردند که به متهم کمک می‌کند تا از اتهام جرایم سنگین فرار کند. زمانی که در دهه ۱۹۷۰ جرایم سیر صعودی یافتند، مردم هر روشی را که مجازات را آسان تر می‌کرد، مورد انتقاد قرار می‌دادند. در نظر سنجی‌هایی که با مردم انجام می‌شد، نتیجه‌ی آن نشان میداد که مردم شدیداً با این نوع معاملات مخالفند با این ادعا که این معامله فرآیندی است که موجب می‌شود متهم از مجازاتی که استحقاق آن را دارد، بگریزد. ضمن این که مردم، مقامات تعقیبی را که دست به اعمال این معامله می‌زنند، متهم به تنبلی و بی میلی به این که پرونده به دادگاه ارسال و مورد محاکمه قرار گیرد، می‌کردند.

این انتقادات موجب شد که معامله‌ی اتهامی مورد اصلاحات قانون‌گذار واقع شود. برای مثال، برخی ایالات آن را به جرایم خاص محدود کردند و برخی هم قواعدی برای اجرای آن مقرر کردند. در خصوص آزادی مشروط هم اصلاحاتی صورت گرفت و از قدرت زیاد هیئت آزادی مشروط به مقدار زیادی کاسته شد. در زمان حاکمیت مجازات‌های نامعین هیأت آزادی مشروط بدون این که ضابطه یا معیار عینی وجود داشته باشد، فقط درصد تعیین زمانی بودند که از نظر آن‌ها مجرم اصلاح شده است تا بتوانند وی را قبل از موعد از زندان آزاد کنند. متحدالشکل کردن مجازات‌ها و کاستن از اقتدار هیأت آزادی مشروط مستلزم تعیین معیارهای عینی مانند شدت جرم، خصوصیات مجرم، شرایط تحفیف و تشدیدکننده‌ی جرم بود و حتی در برخی از ایالات اقدام به تحدید آن برای مجرمان خاص کردند (Walsh, Op. Cit:24). بدین ترتیب، در این سیستم نیز به خوبی می‌توان جنبه‌های سرکوب‌گرانه و امنیت محور عدالت‌سنجشی را مشاهده کرد، بدون این که در طراحی سیاست‌های برخورد با جرم به نیازهای مجرمان و ضرورت درمان آن‌ها توجه نشان داده شود.

### نتیجه‌گیری

امنیت‌گرایی، واژه‌ای است که پژوهشگران آن در جای‌جای ایالات متحده‌ی آمریکا، طنین انداز شده است. تمسک به این مفهوم آن قدر رواج پیدا کرده است که با هرکس که تهدیدی نسبت به آن تلقی شود، به شدت برخورد می‌شود.

در حوزه‌ی عدالت کیفری قرعه به نام مجرم افتاده است؛ از این پس، وی به عنوان فردی به جامعه شناسانده می‌شود که به مرزهای امنیتی جامعه تجاوز کرده است؛ برچسب خطرناکی، هم چون مدال طلا شایستگی این افراد را برای آویختن آن به گردن آنان، نشان می‌دهد؛ وی هم چون ماشینی فرض می‌شود که در صورت عدم نظارت و مدیریت وی، یقیناً قدم در راه ارتکاب جرم می‌گذارد. چنین تصویری چیزی جز برگشت به دیدگاه‌های جبرپندارانه‌ی گذشته نمی‌تواند باشد. برگشتی که به حق خودمختاری اشخاص لطمه وارد می‌کند. شخصیت این موجود رام‌ناشدنی زیر دست و پای نظام عدالت کیفری نابود می‌شود و جالب آن است که چنین عملی از سوی مردم نیز مورد تشویق و حمایت نیز قرار می‌گیرد. رسانه‌ها نیز در این میان با بزرگ‌نمایی آن چه که هست سعی می‌کنند بهره‌برداری‌های سیاسی و تبلیغاتی به نفع احزاب طرفدار خویش نمایند.

ایجاد حق وسیع و غیر قابل کنترل برای دولت که بدون توجه به ارزش‌ها و آزادی اشخاص و تنها به بهانه‌ی وجود خطر، افراد را مورد بازجویی قرار دهد، از نتایج این جنبش سرکوب‌گر کیفری است. گویا در این جنبش، مفهوم خطر قلب شده است به گونه‌ای که متبادر از آن، خارجیان، فقرا، و حتی شاید مسلمانانی باشد که به جرم آمریکایی نبودن و به دلیل این که به طور کلی دولت با آن‌ها سرسازگاری ندارد، می‌بایست کنترل و بازجویی شوند.

این که شالوده‌ی نظام عدالت کیفری بر اساس نظرات عمومی بنیان نهاده شده باشد، نشان دهنده‌ی شناور بودن سیاستی است که با ارزش‌های اصلی بشریت روابط تنگاتنگی دارد؛ ارزش‌هایی که حقوق کیفری نمی‌تواند و نباید تنها به بهانه‌ی درخواست و تقاضای مردم حکم به نابودی آن‌ها دهد؛ حال آن که تغییر ناگهانی موضع از بیمار دانستن مجرم به سمت دشمن دانستن او و انداختن مسئولیت فقر و بیچارگی

به دوش خود آنان، با درخواست‌های عمومی، ارزش‌هایی را به نابودی کشانده که حقوق کیفری درصدد حفظ آنان بوده است.

نبود بنیان‌های علمی برای حمایت از این چنین سیاست‌های کیفری و احساسی عمل کردن در امر مبارزه با جرم، در نهایت کیفرشناسان نو را در مسیری و رای آن چه که عقلانیت شکلی لازم می‌دانست، گذارده است. شاهد این ادعا، تورم بیش از اندازه جمعیت کیفری زندان‌های ایالات متحده است که موجب شده تا هزینه‌های ساخت این زندان‌ها و نگهداری مجرمان سر به فلک کشد.

بنابراین، صرفه‌جویی در هزینه‌ها و کاهش نرخ جرایم که عقلانیت شکلی وعده‌ی تحقق آن را داده بود، رخ نداده است. انکار مسئولیت دولت در برابر فقرایی که حتی فرصت دسترسی به مشاغل معمولی جامعه نیز از آن‌ها سلب شده است، تنها به این دلیل که آن‌ها خودخواهان چنین وضعیتی هستند به نظر نمی‌رسد که با واقعیت‌های موجود هماهنگ باشد. در حقیقت، طبقه‌ی فرودست از این که به جایگاه بالاتر برسند محروم شده‌اند به جهت این که کمک به آنان برای ارتقای زندگیشان نیازمند صرف هزینه‌ها و تلاش فراوان دولت است و دولت مردان که همواره به فکر کسب حمایت و حفظ مشروعیت خویش هستند نمی‌خواهند تلاش و تمرکز خود را مصروف چنین اشخاصی کنند. به جای آن، بهتر آن می‌دانند که با راضی نگاه داشتن طبقه‌ی متوسط که در حال حاضر خواهان برخورد کوبنده با طبقات فرودست است به این هدف خویش برسند. تدوین سیاست کیفری با پشتوانه‌ی سرکوب طبقات فرودست اجتماع تحت عنوان گروه‌های پرخطر، موجب غفلت از عوامل کلان جرم‌زا نیز می‌شود. به عبارت دیگر، عدالت‌سنجشی با برخورد سهل‌گیرانه نسبت به یقه سفیدان و توجه نشان ندادن به جرایم آنان، به آنان این فرصت را اعطا کرده است که بدون وجود احساس نظارت و با راحتی هر چه تمام‌تر هر آنچه که می‌خواهند انجام دهند و در نهایت مرتکب جرایمی شوند که آثار آن در درازمدت بسیار مخرب‌تر از جرایم خیابانی خواهد بود.

هم‌چنین، مبارزه با کلیه‌ی مصادیق بی‌نظمی در جامعه و انجام اقدامات غیر تسامحی در رابطه با آن موجب گسترش شبکه‌ی کنترل دولتی و نفوذ آن در همه جا شده است.

خلاصه آن که اندیشمندان مکتب اصلاح و درمان با تبدیل مجازات به پنهان‌ترین بخش نظام عدالت کیفری هدف اصلی فرآیندهای کیفری را بازپروری مجرم می‌دانستند. این در حالی است که متفکرین عدالت‌سنجشی با غفلت عامدانه از مجرم و اتخاذ سیاست‌های ناتوان‌کننده در قبال او، هدف اصلی نظام عدالت کیفری را تأمین و برقراری امنیت در جامعه اعلام کرده‌اند. این توجه بیش از اندازه به مجرم در کیفرشناسی درمان‌گرا، و بی‌توجهی بیش از اندازه به او در کیفرشناسی نو، نقطه‌ی آسیب‌پذیری است که این جنبش‌های کیفری را تاکنون در رسیدن به اهداف مورد نظر خود، ناکام گذاشته است. این عوامل می‌طلبند تا بازنگری دقیقی در سیاست‌های کنونی نظام عدالت کیفری صورت گیرد تا در نهایت بتوان با تدوین یک سیاست کیفری فایده‌مند، با مبانی فکری واقع‌بینانه و نیز ارائه‌ی تبیین‌های آسیب‌شناسانه نسبت به دلیل شکست این تئوری‌ها برای حل این بحران کیفری چاره‌ای مناسب اندیشید. بدیهی است تحلیل این نظریات از سوی محققان و پی بردن به دلایل شکست و یا موفقیت آن‌ها می‌تواند به روشنی راه کار اشتباه را از راه حل صحیح منفک کند و اقدامی که دیگران خود به شکست خویش اعتراف نموده‌اند را تکرار ننمود.

### منابع فارسی

- ۱- پاک‌نهاد، امیر، (۱۳۸۸)، *سیاست جنایی ریسک‌مدار*، انتشارات میزان، چاپ اول.
- ۲- رسن، جفری، (۱۳۸۴)، *"نگاهی به سیاست تسامح صفر"*، ترجمه‌ی جلال‌الدین قیاسی، مجله فقه و حقوق، سال اول.
- ۳- زاهدی‌مازندارنی، محمدجواد، (۱۳۷۹)، *"ظهور و افول دولت رفاه"*، فصل‌نامه تأمین اجتماعی، سال دوم، شماره سوم، صص ۸۹۷-۹۳۲.
- ۴- سیف، احمد، (۲۰۰۸)، *"نئولیبرالیسم"*، قابل دسترسی در [www.Ketabnak.com](http://www.Ketabnak.com)
- ۵- شیرخانی، محمدعلی و دیگران، (۱۳۹۰)، *"بحران اقتصادی ۲۰۰۹-۲۰۰۷ و تضعیف کار ویژه دولت رفاه در ایالات متحده آمریکا"*، پژوهش‌نامه علوم سیاسی، شماره ۲۳، صص ۱۰۷-۱۳۶.

- ۶- غلامی، حسین، (۱۳۸۸)، "سیاست کیفری سلب توان بزه‌کاری"، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۵۰، صص ۴۹۷-۵۳۰.
- ۷- فرجیها، محمد، (۱۳۸۶)، "بازتاب رسانه‌ای جرم"، فصل‌نامه رفاه اجتماعی، سال ششم، شماره ۲۲، صص ۵۷-۸۶.
- ۸- کاشفی‌اسماعیل‌زاد، حسن، (۱۳۸۴)، "جنبش‌های بازگشت به کیفر در سیاست جنایی کشورهای غربی: علل و جلوه‌ها"، مجله‌ی تخصصی الهیات و حقوق، بهار و تابستان ۸۴، شماره‌ی ۱۵ و ۱۶، صص ۲۵۹-۲۹۸.
- ۹- فیلیپ، (۱۳۸۳)، کیفر و مدیریت خطرها: به سوی عدالتی محاسبه‌گر در اروپا، ترجمه‌ی حسن کاشفی‌اسماعیل‌زاده، مجله‌ی حقوقی دادگستری، صص ۳۳۱-۳۶۴.
- ۱۰- محمودی، فیروز، (۱۳۸۲)، "مبانی، اصول و شیوه‌های جرم‌انگاری"، رساله برای دریافت درجه‌ی دکتری در رشته‌ی حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی تهران، به راهنمایی دکتر محمد آشوری.
- ۱۱- نجفی‌ابرنادآبادی، علی‌حسین، (۱۳۸۷)، "مختصر جرم‌شناسی" (تقریرات)، تدوین مجتبی جعفری.
- ۱۲- نجفی‌ابرنادآبادی، علی‌حسین، (۱۳۸۷-۱۳۸۶)، "جزوه جرم‌شناسی بالینی بازپروری بزه‌کاران"، تهیه و تنظیم سلمان عمرانی.
- ۱۳- وایت، راب، هینز، فیونا، (۱۳۸۶)، "جرم و جرم‌شناسی"، ترجمه علی سلیمی، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ سوم.
- ۱۴- ولد، جرج، برنارد، توماس، اسنیپس، جفری (۱۳۸۷)، "جرم‌شناسی نظری"، گذری بر نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه‌ی علی شجاعی، انتشارت سمت، چاپ دوم.
- ۱۵- ویزبرد، دیوید، ایک، جان، "پلیس چگونه می‌تواند جرم، بی‌نظمی و ترس را کاهش دهد؟"، ترجمه‌ی علی کریمی خوزانی، دو ماهنامه توسعه انسانی پلیس، سال ششم، شماره ۲، صص ۱۲۵-۱۶۳.

## منابع انگلیسی

- 1- Auerhahn, K. (1999), "**Selective Incapacitation and the Problem of Prediction**", *Criminology*, Vol. 37, No. 4, pp. 703-734.
- 2- Tess, B. (2009), "**The Power of Penal Populism: Public Influences on Penal and Sentencing Policy from 1999 to 2008**", School of Social and Cultural Studies Victoria University of Wellington.
- 3- Malcolm, F. and Jonathan, S. (1994), "**Actuarial Justice: the Emerging New Criminal Law**", in Nelken D. (dir), the future of criminology, sage, London.
- 4- Garland, D. (2001), "**The Culture of Control: Crime and Social Order in Contemporary Society**", Oxford University Press.
- 5- Innes, M. (2003), "**Signal Crimes: Detective work, Mass Media and Constructing Collective Memory**", in P. Mason, criminal visions: media representations of crime and justice, Cullompton: Willanm Publishing.
- 6- Jennings, Wesley G. (2006), "**Revisiting Prediction Models in Policing: Identifying High-Risk Offenders**", *American Journal of Criminal Justice*, Vol. 31, No. 1, pp. 35-50.
- 7- Martison, R. (1974), "**What Works? Questions and Answers about Prison Reform**", the Public Interest.
- 8- Punch, M. (2007), "**Zero Tolerance Policing**", Researching Criminal Justice Series.
- 9- Roche, D. (1999), "**Mandatory Sentencing**", *Australian Institute of Criminology*, No 138, pp. 1-6.
- 10- Lyle, S. (1991), "**Changing Patterns of Delinquency and Crime**", A longitudinal study in Racine, Boulder, Colo, Westview Press.
- 11- Slingeneyer, Thibaut, (2007), "**The New Penology: a Grid for Analyzing the Transformations of Penal Discourses, Techniques and Objectives**", Vol. iv.
- 12- Tonry, M. (1992), "**Mandatory Penalties**", *Crime and Justice: A Review of Research*, Vol. 16, pp. 243-274.